

## امیدواری بیهوده همه ی شادی ها چه شدند؟

یک روز بابا سیم کش آورد، خانه سیم کشی شد. بابا یک رادیو هم خرید. از آن پس چراغ برق در خانه روشن می شد و صدای رادیو همه جا را پر می کرد. امیدواری به شب چله هم امیدواری بیهوده ای بود. انگار عروسک سخن گو برای همیشه گم و گور شده بود. بعد از شب چله اولدوز پاک درمانده شد. همه ی شادی ها و گفتگوها و بلبل زبانی هایش را فراموش کرد. شد یک بچه بی زبان و خاموش و گوشه گیر.

یاشار به مدرسه می رفت. بچه ها خیلی خیلی کم یکدیگر را می دیدند. به خصوص که زن بابا یاشار را به خانه شان راه نمی داد. می گفت: این پسره ی لات هرزه اخلاق دختره را بدتر می کند.

**منبع: قصه های صمد بهرنگی: کتاب اول جلد اول مجموعه قصه ها**

**(ناشر: کتاب ارزان ۱۹۹۸) چاپ اول**

بازنویس: یاشار آذری

آدرس انترنتی کتابخانه: <http://www.javaan.net/nashr.htm>

آدرس پستی: BM IWSN, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: [yasharazarri@yahoo.com](mailto:yasharazarri@yahoo.com)

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۴